

جشنواره بین‌المللی فیلم فجر را برای کسب موقعیت قبول نکردم. اصولاً هر اتفاقی که در آن موقعیت باشد برای بعضی هادرسر ساز است. رزومه خودشان را نگاه می‌کنند دچار ناامیدی می‌شوند. به همین دلیل ترجیح می‌دهند چیز موقعیت‌آمیزی جای دیگری وجود نداشته باشد. این موقعیت را من به دست نیابوردم سینمای ایران به دست آورد. من هم از روی تفنن این را انتخاب نکردم. هر چند من در جشنواره به کارگردانی می‌شدم. اما جشنواره که در کشور برگزار می‌شود در نگاه کنی، کدام یک موفق بوده و کدام یک حاشیه‌ی بیشتری داشته است؟ آدم‌هایی که سرشان به نشانشان می‌آورد از فجر بین‌المللی تعریف کرد. آن‌ها آدم‌های قد کوتاه‌تر هستند. تمام تلاش‌های من برای آن زمان این بود که من به این احتیاج هستم باشم و خیلی اهل قهر کردن نیستم. چون می‌دانم کسی نیست که نامم را بکشد. اگر هم نباشم، به نفر بعدی کمک می‌کنم. چون این رویداد را دوست دارم.



خودخواهی که به نفع مخاطب است؛ خودخواهی که مخاطب را برای کارهای بعدی بهبود می‌بخشد. اگر ما تن دهیم به این که سلیقه‌مان را بر اساس سلیقه مخاطبان در همه سطوح طراحی کنیم سخت می‌شود. فیلم‌هایی که تا اینجا ساخته‌ام هیچ کدام برای مخاطب خاص نبوده است. وقتی که از مخاطب خاص صحبت می‌شود یعنی یک طبقه خاص از سواد با موقعیت اجتماعی یا اقتصادی و... اما تا اینجا، فیلم‌های من از هر طبقه‌ای مخالف یا موافق داشته؛ هم آدم باسواد مخالف داشته، هم بی‌سواد موافق داشته است. مثلاً «به همین سادگی» مخاطب عام گسترده‌ای ندارد اما از هر طبقه‌ای با آن ارتباط برقرار کردند. این که جمعیت آن‌ها کم بوده یا زیاد، بحث دیگری است چون فیلم منطبق به طبقه خاصی نبوده است. همین الان که مدتی است فیلم «قصر شیرین» اکران شده، هر روز صبح چندین نفر در فضاهای مختلف جواب می‌دهم که مردم عادی می‌گویند رفته‌اند فیلم را دیده‌اند و لذت برده‌اند و این موضوع نشان می‌دهد که فیلم برای قشر خاصی نیست و همه می‌توانند با آن ارتباط برقرار کنند.

به عنوان مخاطب، سینمای شما را قابل حدس می‌دانم و همین ممکن است فیلم به فیلم از جامعه‌اماری مخاطب شما کم کند. منظوری این است که می‌دانم درباره فرم و ژانر است. فیلم‌های شما در روایت تجربه خاصی ندارند؛ مثلاً روایت غیر خطی، ایپیزودیک و... یا این روش، مخاطب از دست نمی‌دهد؟

همیشه بیشتر شده که کمتر نشده! یعنی فیلم به فیلم توانسته‌ام مخاطب بیشتری از فیلم قبلی همراه خود کنم.

برای آن ریسک نبود که شخصیت اصلی را حذف کنید؟ به فلاش‌بک فکر کرده بودید؟ اصلاً جنس این کار به فلاش‌بک نمی‌خورد. سخت بود که یک سفر معین چندساعته بین آدم‌هایی که باهم غریبه هستند و همدیگر را نمی‌شناسند دو بچه و یک پدر و یک شخصیت جدید که زن دوم است به شکل منطقی اطلاعاتی را در مورد شخص جدید و سومی می‌دهند که نه تنها ما را با شخصیت‌های داخل مانعین آشنا می‌کند که ما را با خود آن شخصیت هم آشنا می‌کند. طبیعی است که دم‌دست‌ترین روش این است که با فلاش‌بک همه چیز را نشان داد اما سختی کار به این است که بدون آن، این کار را انجام دهیم. اما درباره سوال؛ بله. ریسک بود. من بین کارها هم چند فیلمنامه کنار می‌گذارم، فیلمی که حس کنم برای من هیچ کشفی ندارد را کنار می‌گذارم. «قصر شیرین» برای من خیلی هیجان‌انگیز بود.

شما علاوه بر ریسک حذف شخصیت «شیرین» چند ریسک دیگر داشتید مثل روایت داستان توسط کودک، همراه شدن با حامد بهداد از ابتدا تا آخر فیلم بدون حتی یک سکانس بدون او و... «قصر شیرین» فیلم سختی است؟

بله. این سه ریسک‌های بزرگی هستند که با قدرت ریسک مربوط می‌شود یا به این که سن من بالا رفته است. اما جالب است بدانید که بارها و بارها در طول فیلمبرداری تا مرز سکتته پیش می‌رفتم که آیا همه چیز درست پیش می‌رود یا نه؟! اما وقتی که از آن رها می‌شوم تازه می‌فهمم آن زندگی پر از استرس قشنگ است این که نمی‌دانم درست عمل می‌کنم یا نه، بخشی از آن را به قلبم می‌سپارم و جلو می‌روم.



در بازیگری اما این موضوع وجود دارد و تقریباً در جشنواره فجر می‌توان حدس زد که چه کسانی جایزه می‌گیرند.

در مورد جشنواره و جایزه دادن، حرف‌های زیادی دارم؛ مخصوصاً جشنواره ملی فجر. هیچ وقت دوست نداشتم جزو داوران باشم چون مقدمتاً تشخیص درست و انتخاب این تعداد جایزه از ذهن چند نفر، تقریباً غیرطبیعی است و درست دادن این تعداد جایزه از میان بیست فیلم، سخت است. این توهین به شخصی نیست، من خودم نمی‌توانم و یک آدم درجه یک هم نمی‌تواند. این کار در فضای جشنواره، به خصوص این سال‌ها که فضای مجازی هم جانشینی آن شده، سخت است برای این که آدم‌ها وقتی به جشنواره می‌آیند یک لشکر هم در فضای مجازی با خودشان می‌آورند که هیچ کدام ماندگار نیستند. حتماً نگاه منفی هم در دیگران و حتی منتقدان به جای می‌گذارد و اصولاً جشنواره جای مناسبی برای دیدن فیلم‌های ساده‌بوی تکلف‌نیست، چون این‌ها زمان می‌خواهد. این را در جشنواره‌های خارجی هم دیدم که در دوری هم هست چون داوران متوجه همه پارامترها نیستند. ممکن است جایی اکت باشد و هیجانی در آن باشد یا موضوع ملتهب است، این‌ها یادشان می‌ماند و برای همین به آن اغراق که در ذهنشان ثبت شده جایزه می‌دهند. مثلاً در حوزه تدوین این نگاه وجود دارد که فیلمی که زیاد پلان داشته باشد یا صحنه‌های جنگی و درگیری داشته باشد لیاقت گرفتن جایزه تدوین را ندارد. اگر فیلمی پلان کمتری داشته باشد بنا بر این نباید خیلی دیده شود. خصلت تدوین که کمک کردن به قصه‌گویی است و درست گفتن قصه و نگه داشتن ریتم در مواقع فیلم متناسب با خصلت فیلم است نادیده گرفته می‌شود و یا یک تفکر غلط در این حوزه، کاندید انتخاب می‌شود؛ این درباره بازی هم مصداق دارد. مثلاً می‌گفتند کارگردانی در آن فیلم فوق‌العاده بود، می‌رسیدم چرا؟ می‌گفتند دیدید که توانسته بود چقدر آدم‌های زیادی را در یک قاب کنترل کند؟ فکر کردم چرا باید این موضوع به کارگردانی ربط داشته باشد؟ شما یک نفر را در کادر کنترل کنی یا باصداق نفر را کنترل کنی چه ارتباطی به مهارت در کارگردانی دارد که بخواهیم او را کاندید کنیم یا به او جایزه بدهیم؟!

فانتزی فکر کرده‌اید؟ می‌خواهم بدانم به صورت شخصی چقدر به ژانر تعلق خاطر نشان می‌دهید؟

همه این‌هایی که گفتم در مورد ساخت فیلم بود اما به عنوان یک بیننده از دیدن فیلم‌های ژانر لذت می‌برم. تنوعی از فیلم‌های ژانر را می‌بینم، هم لذت می‌برم، هم به بهترین‌هاش غبطه می‌خورم که ای کاش من ساخته بودم. این رویا که بتوانم نمونه‌هایی از سینمای ژانر را در شکل‌های متفاوت مثلاً فانتزی-تخیلی، پلیسی، کمدی را تجربه کنم همیشه با خود دارم.

ژانری هست که بخواهید حتماً تا پایان عمر فیلمسازی‌تان تجربه کنید؟

چیزی که حتماً باید تجربه کنم فکر می‌کنم اگر تجربه نکنم در کارنامه کاری‌ام نقصی است، سینمای کمدی است.

چه فرم از کمدی را دوست دارید؟

کمدی تلخ و در واقع طنز اجتماعی را دوست دارم و فکر می‌کنم که ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که تناقض‌های منحصر به فردی در رفتارها و تربیت‌های اجتماعی‌مان وجود دارد که در هیچ نقطه‌ای از جهان نمی‌توانیم آن را ببینیم و این‌ها می‌توانند دست‌مایه خیلی از متن‌های کمدی و ارزنده شوند که امیدوارم روزی یک فیلم از این دست بسازم.

به عنوان کارگردان در فرم هر دو اثر، چقدر سینمای «قصر شیرین» را دوست دارید و چقدر متعلق به فیلم «امروز» یا «دختر» هستید؟

نمی‌توانم به این صورت بگویم که کدام را بیشتر دوست دارم اما واقعیت این است که فیلم امروز تجربه جدید در شخصیت‌پردازی و قهرمانی بود که ما نمونه‌ای از آن را زیاد ندیده‌ایم و ممکن است ببینیم. از این جهت دلایل زیادی دارم برای این که داخل کشور خیلی مورد اقبال قرار نگرفت اما در خارج از کشور بهتر فهمیده شد. فیلم‌هایی من، ایستگاه‌های مختلفی هستند که در هر کدام چیزی یاد گرفته‌ام که اگر هر کدام از این‌ها را برداریم بخشی از دانش امروز را از دست می‌دهم و همه آن‌ها خیلی ارزنده هستند. پس از «خیلی دور، خیلی نزدیک» در مسیری افتادم که کارهایی را بسازم با کمترین اطلاعات و امساک از آرایه بیوگرافی خیلی مفصل از کاراکترها که بتوانیم آن‌ها را درک کنیم. این مسیر باید بالا و پایین دارد و جایی ممکن است موفق باشم و ممکن است موفق نباشد، ولی در یک مسیر است؛ یعنی تجربه هر کدام به آن یکی کمک کرده است.

نمودن «شیرین» باعث می‌شد مخاطب شما کم شود چرا که همه فیلم فقط با یک شخصیت اصلی جلو می‌رفت و همین ممکن بود که تپه تیغ خطرناکی باشد، به آن فکر کرده بودید؟

بله. ممکن است وقتی یک فیلم خارجی پلیسی با ریتم بالا یا فیلم معمایی را می‌گذارد به خاطر این که مخاطب داخل کشور با سریال‌های تلویزیونی شکل گرفته و فیلم‌هایی که در حال تولید است، با اطلاعاتی که مسلسل وار گفته می‌شود تماشاگر جا می‌ماند. بعضی از فیلم‌ها اصلاً اطلاعات ندارند شما باید فیلم را لمس کنید و تمام احساس خود را در اختیار فیلم بگذارید و باید پلی بین شما و درون مخاطبان فیلم زده شود تا فیلم را بفهمند. طبیعی است بخشی که عادت ندارند جا می‌مانند.

اینجا همان خودخواهی نمود پیدا می‌کند. به همان خودخواهی نمود پیدا می‌کند اما

نمی‌توانی متوقف بهبودی اوضاع باشی و جافتادان این ارزش‌ها و نگاه زیبایی‌شناسانه بین مردم باشی و آثار را تولید نکنی، چون عمر خیلی کوتاه است و در این عمر کوتاه، دوست داری تجربیات را کسب کنی و آن چیزی که فکر می‌کنی درست است را انجام بدهی. به هر حال همراه شدن با مخاطب کار سختی است. می‌تواند تو را به دام عدول از ارزش‌های سینمایی که کسب کرده‌ای و به آن اعتقاد داری بکشاند و تو را از مخاطب دور کند. به هر حال متعادل رفتار کردن هزینه دارد.

چقدر به گیشه و مردم فکر می‌کنید و چقدر متعادل رفتار می‌کنید؟

انقدر خودخواه نیستم، البته خودخواه بودن بد نیست، آثار بزرگ را همیشه هنرمندان خودخواه ساخته‌اند. خودخواه به آن معنی که اجازه نمی‌دهند توقعات مخاطبان مسیر هنری آن‌ها را عوض کند و به آن چیزی که فکر می‌کنند و به این‌اشته‌شده‌های ذهن‌شان اعتماد دارند. به نظر من این خودخواهی، خوب است. همیشه در ورک شاپ‌ها به فیلمسازهای جدید می‌گویم که وقتی یک فیلم خوب ساختید که مورد توجه قرار گرفت اولین کاری که می‌کنید این است که همه آن تعاریفی که از شما شده را بیرون بریزید. انگار که می‌روید روی سن و به تماشاگرها می‌گویید که فیلم تمام شد، بروید بیرون، من می‌خواهم فیلم بعدی‌ام را بسازم. باید با همه آن‌هایی که شما را دوست داشتند و از شما تعریف می‌کردند بی‌رحمانه برخورد کنید. اگر آن‌ها بخوانند در سال‌های بعد شما بنشینند و لحظه به لحظه تصمیم‌گیری‌هایتان را با مشارکت آن‌ها انجام دهید دست به تکرار زده‌اید و دیگر پنجره‌هایی که به سمت نوآوری هست را به سوی خودتان بسته‌اید.

حتی قشر متخصصی که سینما را دنبال می‌کنند؟

فرقی ندارد. آن‌ها باید اجازه بدهند شما کار خودتان را انجام دهید بعد تعریف کنند. تعریف‌ها باید برای فیلم قبلی بماند. وقتی با پروژه جدیدی مواجه هستیم باید حسی از کشف را داشته باشد که این کاملاً شخصی است و به شکل دستوری از سوی مخاطب نمی‌آید.

این تفکر درباره بازیگری هم درباره شما مصداق پیدا کرده و تقریباً با هیچ بازیگری چند بار کار نکرده‌اید و در این زمینه هم کشف و شهود خاص خودتان را داشته‌اید؟

تا اینجا به این صورت بوده است. برای من پیدا کردن یک استعداد جدید در یک نقش جدید و شکل‌گیری یک شخصیت نو، فرایند هیجان‌انگیز است و دوست ندارم این هیجان را از خودم بگیرم به قیمت این که دیگران چیز دیگری دوست دارند و می‌خواهند بازیگر دلخواهشان را در آن نقش ببینند. در نتیجه حتی گروه فیلمسازی‌ام را عوض می‌کنم، چون برای من کار کردن با آدم‌های جدید جذاب است. احساس می‌کنم بخشی از تجارب را با آدم‌های تکراری از دست می‌دهم و خودم را از دنیای نو محروم می‌کنم. اما گاهی هسته اصلی را نگاه می‌دارید؟

مثلاً؟

مثلاً فکر می‌کنم دومین یا سومین فیلمی بود با محسن قزایی کار کردید.

بله! اما من فیلم به‌سخت‌ام.

اما اگر کسی به چهران شما نزدیک باشد شاید او را نگاه دارید؟

حتماً همین‌طور است.

تا به الان به تجربه گونه متفاوتی از سینما مثل ساخت فیلم معمایی یا حتی تخیلی -